

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال ششم، شماره سوم (پاییز ۱۳۹۷)

معناشناسی واژه «عذاب» در قرآن کریم با تکیه بر روابط هم‌نشینی و جانشینی

نوش‌آفرین مرسلی^۱

حسین مهتدی^۲

سید حیدر فرع‌شیرازی^۳

چکیده

دانش معناشناسی مطالعه علمی معنا است که به تحلیل معنای واژه‌ها با توجه به نظام معنایی آن می‌پردازد. از مهم‌ترین راه‌هایی که امروزه در علم معناشناسی مورد توجه ادب‌پژوهان واقع شده، تکیه بر روابط هم‌نشینی و جانشینی است؛ زیرا از طریق شبکه معنایی با بررسی واژگان در سیاق آیات می‌توان به معنای دقیقی از واژه دست یافت. واژه «عذاب» یکی از پربسامدترین واژگان قرآنی محسوب می‌شود. در پژوهش حاضر در پی آن هستیم به این سؤال پاسخ دهیم که مهم‌ترین هم‌نشین‌ها و جانشین‌های واژه عذاب چیست؟ با نگاهی معناشناختی بر محور هم‌نشینی و جانشینی می‌توان گفت که این واژه در قرآن کریم بر محور هم‌نشینی با واژگانی چون «کفر»، «ظلم»، «کبر»، «نفاق» و ... هم‌نشین شده است که این عوامل زمینه‌ساز عذاب می‌شوند. در محور جانشینی نیز با واژگانی چون «خسر»، «حبط»، «عقاب»، «نار»، «جزاء» و ... دارای هم‌معنایی نسبی است که هرکدام به‌نوعی، عذاب را نشان می‌دهند. هدف از پژوهش حاضر بررسی واژه «عذاب» با روش توصیفی - تحلیلی، مطالعات واژه‌شناسانه و تحلیل از طریق هم‌نشینی واژه‌ها و جانشینی است؛ بنابراین پس از انتخاب واژه محوری «عذاب»، نخست هم‌نشین‌های پربسامد این واژه تعیین و سپس بر اساس هم‌نشین‌ها به جانشین‌های این مفهوم پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، روابط هم‌نشینی، روابط جانشینی، عذاب، قرآن کریم.

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۰۷

n.morsali65@gmail.com

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات عرب دانشگاه خلیج فارس بوشهر

mohtadi@pgu.ac.ir

۲- نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه خلیج فارس بوشهر

Shiraz.he@yahoo.com

۳- دانشیار دانشگاه خلیج فارس بوشهر

مقدمه

معناشناسی^۱ یکی از کارآمدترین روش‌های فهم قرآن مجید می‌باشد. در تعریف آن دیدگاه‌های متعددی ذکر شده است؛ ایزوتسو^۲ معناشناسی را تحقیق و مطالعه در کلمات کلیدی زبان به منظور درک جهان‌بینی قومی که با آن زبان سخن می‌گویند، می‌داند (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۴). «معناشناسی اصطلاحی است که به مطالعه علمی معنا اطلاق می‌شود» (پالمر^۳، ۱۳۹۱: ۳). واژه «عذاب» از کلمات پربسامد قرآن کریم است که در بیشتر کتب لغوی و تفسیری بحث شده است؛ اما رویکرد معناشناسانه عذاب در قرآن کریم با توجه به مجاورت کلمات و با تکیه بر مجموعه یا بافت کلی قرآن از منظر هم‌نشینی و جانشینی می‌تواند انسجام و پیوستگی معارف قرآن کریم را روشن‌تر سازد و همچنین موجب می‌شود معارف نهفته در باطن آیات از طریق بررسی عبارات هم‌نشین و جانشین کشف شود؛ زیرا «ازجمله روش‌های مورد استفاده زبان‌شناسان که امروزه توسط مفسران و دانشمندان علوم قرآنی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، سیاق یا همان پیوستگی بین اجزای یک متن است؛ زیرا دست‌یابی به مفهوم دقیق و جامع نیازمند در نظر گرفتن نظام کل معانی و ارتباطات آن با یکدیگر است. تحلیل کامل یک متن وابسته به کشف این روابط درون‌متنی مثل هم‌نشینی واژگان در کنار یکدیگر و جانشینی است که انسجام بخش متن می‌باشند» (طیبی و رضانی، ۱۳۹۵: ۲).

هدف این نوشتار تبیینی تازه از معنای واژه «عذاب» در قرآن کریم با تکیه بر روابط هم‌نشینی و جانشینی است، با وجود مختصر بودن این پژوهش، امیدواریم به درک عمیق‌تری از معنای واژه‌ی عذاب دست یابیم؛ چراکه معنای لغوی به‌تنهایی نمی‌تواند معنای حقیقی را بیان کند؛ بنابراین این مقاله درصدد پاسخگویی به این پرسش‌ها است: ۱- مفهوم لغوی واژه عذاب از دیدگاه لغویان چیست؟ ۲- واژه «عذاب» در بافت و ساختار قرآنی با چه واژه‌هایی هم‌نشین و جانشین می‌شود؟

در پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی به معناشناسی واژه عذاب در قرآن کریم بر اساس روابط هم‌نشینی و جانشینی می‌پردازیم و تلاش بر این است که رابطه میان این واژه و واژگان هم‌نشین و جانشین آن در قرآن کریم با استفاده از روش معناشناسی توصیفی بررسی شود، لازم به ذکر است با توجه به گستره حوزه‌های معنایی در مطالعات معناشناسی، در این پژوهش،

1. Semantics
2. Izutsu.
3. Palmer.

فقط به حوزه‌های معنایی هم‌نشینی و جانیشینی توجه می‌شود و از ورود به سایر حوزه‌ها همچون تباین و تضاد خودداری می‌کنیم. لازم به ذکر است که معنای آیات بر اساس ترجمه آقای فولادوند می‌باشد.

پیشینه

با توجه به جستجوهای که درباره پیشینه این پژوهش در منابع متعدد صورت گرفته، در حوزه معناشناسی کتاب‌هایی نگاشته شده است؛ اما به‌کارگیری این روش در پژوهش‌های قرآنی سابقه چندانی ندارد و می‌توان تألیفات ایزوتسو از جمله مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید و خدا و انسان در قرآن را از مهم‌ترین آثار با محوریت روش معناشناسی قرآنی دانست؛ اما در هیچ‌کدام از کتب معناشناسی واژه عذاب به صورت مستقل مورد بحث و تحلیل قرار نگرفته است. همچنین پایان‌نامه‌هایی درباره عذاب نگاشته شده بود که عبارتند از: ۱- پایان‌نامه‌ای با عنوان «عوامل استحقاق عذاب الهی از دیدگاه قرآن و سنت» اثر علی درویشی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۱۳۸۲. نویسنده در این پایان‌نامه فقط به عواملی که سبب نزول عذاب الهی می‌شوند می‌پردازد؛ ۲- پایان‌نامه «عذاب، جایگاه و اوصاف آن» اثر نرگس یوسفی، دانشکده ادبیات علوم قرآن و حدیث تهران، ۱۳۹۰. نویسنده در این پایان‌نامه به صورت مختصر به اوصاف عذاب الهی اشاره کرده و در آن بیشتر به جایگاه ولایت و عدم پذیرش ولایت با نزول عذاب الهی پرداخته است؛ ۳- پایان‌نامه «بررسی نعت مفرد واژه عذاب با رویکرد تفسیری بلاغی» اثر خدیجه حمزه، دانشگاه علوم قرآن آمل، ۱۳۹۵. که نویسنده در این پایان‌نامه با رویکرد تفسیری و بلاغی واژه عذاب به نعت مفرد آن می‌پردازد.

مقاله‌ای با عنوان «نقش تربیتی عذاب در قرآن» اثر علی‌اکبر شایسته نژاد، مجله مطالعات قرآنی و روایی، شماره دوم، ۱۳۹۲، نگاشته شده بود، نویسنده در این مقاله به بحث عذاب و سنت تربیت می‌پردازد و در آن بیشتر جنبه تربیتی عذاب، مانند پیشگیری از وقوع جرم بررسی شده بود. با جستجو پیرامون معناشناسی واژه «عذاب» در قرآن، به کتاب، پایان‌نامه و مقاله‌ای مستقل در این خصوص دسترسی پیدا نکردیم، فقط در کتب لغوی، اخلاقی و تفسیری اشاره‌ای به این مبحث شده بود.

لذا با توجه به تحقیقات صورت گرفته، در پژوهش حاضر قصد داریم با نگاهی معناشناختی و با تأکید بر روابط هم‌نشینی و جانیشینی به تبیین واژه «عذاب» و مؤلفه‌های معنایی آن بپردازیم؛ بنابراین پس از انتخاب واژه محوری «عذاب» نخست هم‌نشین‌های پربسامد این واژه تعیین و سپس بر اساس هم‌نشین‌های آن به جانیشین‌های این واژه پرداخته می‌شود.

چهارچوب نظری پژوهش

در این قسمت ابتدا به مبانی نظری به‌اجمال می‌پردازیم و در ادامه به بررسی لغوی واژه «عذاب» و برخی از هم‌نشین‌ها و جانشین‌های آن پرداخته می‌شود.

تعریف معناشناسی با توجه به دیدگاه‌های مختلف

برای کشف مفاهیم قرآن به دانش‌های متعددی نیاز داریم که یکی از آن‌ها معناشناسی است. تعاریف متعددی درباره معناشناسی ذکر شده است که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم: زبانشناسی^۱ مطالعه علمی معنا از طریق زبان است و دارای حوزه‌های وسیعی است که یکی از آن‌ها حوزه لفظ و دیگری حوزه معناست، لفظ و معنا با همدیگر در ارتباط می‌باشند که حوزه محتوا و معنا را معناشناسی می‌گویند؛ پس میزان علمی بودن معناشناسی نباید کمتر از زبانشناسی باشد (پالمر، ۱۳۹۱: ۲۲). ایزوتسو معناشناسی را تحقیق و مطالعه در کلمات کلیدی زبان به منظور درک جهان‌بینی قومی که با آن زبان سخن می‌گویند، می‌داند (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۴). در علم معناشناسی «معناشناسان در پی کشف سازوکارهای نهفته در کلام دارای روابط میان دال و مدلول و تجزیه و تحلیل آن بر اساس یک روش تحقیق علمی هستند» (رکعی و نصرتی، ۱۳۹۶: ۲۴). معنی‌شناسی یا به قول غربی‌ها «Semantics» و به تعبیر عرب‌ها «علم الدلالة» دانش جوانی است که در این نیم قرن اخیر به زمینه‌های علم زبانشناسی افزوده شده و در قلمرو این رشته علمی درآمده است، منظور از روش علمی آن است که ابتدا واقعیات و پدیده‌های عینی جمع‌آوری و فهرست‌بندی شده؛ سپس از روی این فهرست‌ها این نتیجه‌بندی انجام شود و نتایج و فرضیات به دست آمده آزمایش تا در صورت درست و نادرست بودن، به‌عنوان یک نظریه، پذیرفته یا مردود شناخته شود. به‌طور معمول نظریه‌ای پذیرفته می‌شود که جامع، مانع، صریح، مختصر و مفید باشد (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۴) البته برای معناشناسی تعاریف دیگری نیز بیان شده است که جمع میان آن‌ها دشوار است، به عقیده ایزوتسو، «ما هنوز در زمینه معناشناسی یک علم یکنواخت و سازمان‌یافته‌ای در اختیار نداریم؛ همه آنچه در اختیار ماست، تعدادی از نظریه‌های مختلف درباره معناست» (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۳)؛ بنابراین همان‌گونه که اصول ضابطه استدلال‌های فقهی می‌باشد، معناشناسی ضابطه زبان‌شناسی است و با استناد و به‌کارگیری آن می‌توان در فهم معانی کلمه‌ها و ترکیب‌های یک متن از خطاها جلوگیری کرد.

معناشناسی هم‌زمانی (توصیفی)

در زبان‌شناسی جدید معنای واژگان را از دو محور «زمان‌گذر»^۱ و «هم‌زمان»^۲ می‌توان بررسی کرد. «معناشناسی در زمانی یا تاریخی به مطالعه تاریخی واژگان در گذر زمان و معناشناسی توصیفی به مطالعه رابطه معنایی واژگان در یک حوزه معنایی در مقطع زمانی خاص می‌پردازد» (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). اگر جریان تاریخ را به صورت افقی در دوره‌ای قطع کنیم، مقطعی به دست می‌آید که می‌توان آن را به شکل سطحی هموار که از تعدادی کلمات تشکیل شده و در جریان زمان تا آن نقطه به حیات خود ادامه داده‌اند، مجسم ساخت، بر روی این سطح چند واژه با هم ظاهر می‌شوند، بدون در نظر گرفتن این‌که تاریخی طولانی یا کوتاه در پشت سر خود داشته باشند و یا هرگز هیچ تاریخی در پشت سر خود نداشته باشند، این نوع معناشناسی را که از برش خطوط تاریخی کلمات به دست می‌آید و این فرصت را برای ما فراهم می‌آورد که نظام ایستایی از کلمات به دست آوریم، معناشناسی هم‌زمانی می‌نامند (شریفی، ۱۳۹۴: ۱۹۵). «زبان‌شناسی در زمانی تحوّل زبان را در طول زمان بررسی می‌کند و به مطالعه و تحلیل تاریخی تغییراتی می‌پردازد که در گذر زمان در زبان‌ها به وجود آمده‌اند؛ ولی زبان‌شناسی هم‌زمانی «توصیفی» به سازوکار زبان و تشریح ساختمان آن می‌پردازد و به تغییر معنا در طول زمان توجه نمی‌کند؛ بلکه هر زبانی را در برشی از زمان به‌عنوان یک نظام ارتباطی خودکفا و مستقل مطرح کرده و بررسی می‌کنند» (روبینز، ۱۳۹۳: ۴۱۸)؛ بنابراین معناشناسی هم‌زمانی یا توصیفی، واژگان را به صورت افقی در یک حوزه معنایی در مقطع زمانی خاص بدون در نظر گرفتن تغییرات تاریخی در نظر می‌گیرد. معناشناسی در زمانی (تاریخی) از بحث ما خارج است؛ زیرا منظور ما از معناشناسی در این نوشتار معناشناسی هم‌زمانی (توصیفی) است.

رابطه هم‌نشینی و جانشینی

«رویکرد معناشناسانه در حوزه متون دینی، از جمله قرآن و نهج البلاغه، سابقه چندان نادارد. توشیهیکو ایزوتسو (۱۹۱۴-۱۹۹۳م) اسلام‌شناس و زبان‌شناس و فیلسوف معروف ژاپنی از نخستین کسانی است که به‌طور جدی، به این رویکرد معناشناسانه در قرآن توجه کرده شود.» (مهتدی، ۱۳۹۶: ۹۰) ایزوتسو در تعریف این قاعده می‌گوید: «گاه معنای دقیق یک واژه از روی بافت آن و از راه توصیف لفظی روشن می‌گردد که به آن تعریف بافتی می‌گویند» (شریفی، ۱۳۹۴: ۱۹۷). «گروهی از زبان

1 . Diachronic

2 . Synchronic

شناسان معتقدند معنای یک واژه را می‌توان بر اساس محیط وقوع آن در یک بافت زبانی تعیین کرد، بافت مجموعه عواملی است که در تفسیر معنا مؤثرند» (پالمِر، ۱۳۹۱: ۱۵۸). دیدگاه ایزوتسو در به‌کارگیری معناشناسی هم‌زمانی در تحلیل مفاهیم، از زبان‌شناس مشهور فریدناند دو سوسور متأثر است. «سوسور معتقد است که معنا در دو گونه رابطه کلی بررسی می‌گردد: رابطه هم‌نشینی که روابط درون‌متنی یعنی چگونگی قرار گرفتن عناصر در کنار هم و فرایند انتقال معنا را بررسی می‌کند و رابطه جانشینی که بر اساس آن رابطه بینامتنی یعنی چگونگی جایگزینی عناصر به‌جای هم و علت انتخاب واژه ذکر شده و در متن به‌جای واژگان احتمالی بررسی می‌شود» (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۴۷). «تشخیص معنای واژه از طریق معنی واژه‌های هم‌نشین آن را هم‌نشینی گویند؛ زیرا واژه‌ها در هم‌نشینی می‌توانند معانی خاص به خود بگیرند» (پالمِر، ۱۳۹۱: ۱۶۱). در نسبت جانشینی دسته‌بندی بر اساس شباهت موجود میان مفهوم‌ها و مدلول‌های واژه‌ها، صورت می‌گیرد (رکعی و نصرتی، ۱۳۹۶: ۱۳۰). کلماتی که در یک آیه قرآن به کار رفته‌اند، می‌توانند با همدیگر رابطه‌ای هماهنگ داشته باشند به‌گونه‌ای که اگر الفاظ درون یک آیه را به‌عنوان یک محور افقی در نظر بگیریم از ارجاع بخشی به بخش دیگر در همان آیه می‌توان معنای واژه را به دست آورد، به این روش رابطه هم‌نشینی گفته می‌شود.

درواقع رابطه میان واژه‌ها در آیات دو گونه است: رابطه افقی و رابطه عمودی، اگر به ارتباط الفاظ در محور افقی بنگریم، معنایی که از واژه به دست می‌آید به‌وسیله توصیف بافتی، متنی یا هم‌نشینی است؛ اما اگر نسبت کلمات را در محور عمودی بنگریم، معنا یا معانی دیگری از راه جانشینی برای کلمه به دست می‌آید (شریفی، ۱۳۹۴: ۱۹۹)؛ بنابراین «رابطه هم‌نشینی» بر اساس کلماتی که در جوار یک کلمه قرار گرفته‌اند و «رابطه جانشینی» بر اساس شباهت موجود میان مفهوم‌ها و مدلول‌های واژه‌ها صورت می‌گیرد. در ادامه به بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی «عذاب»، به برخی از مهم‌ترین هم‌نشین‌های پرسامد و جانشین‌های آن پرداخته می‌شود.

واژه «عذاب» در لغت و اصطلاح

برای اینکه محور معنایی واژه «عذاب» برای ما روشن شود، باید آن را ابتدا در کتب لغت بررسی کنیم. «العَذَابُ، النَّكَالُ وَالْعُقُوبَةُ قَدْ عَذَّبَهُ تَعْدِيًّا وَ لَمْ يُسْتَعْمَلْ غَيْرَ مَزِيدٍ» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج: ۱: ماده «عذب»). عذاب به معنای عقوبت و شکنجه است، یعنی او را عذابی سخت کردم که این واژه به‌صورت غیر مزید استعمال نشده است. راغب در اصل واژه «عذاب» چند قول نقل کرده: اصل آن از «عذب» است «عَذَّبْتُهُ» یعنی، گوارایی زندگی را از او بردم مثل «مَرَّضْتُهُ» و «قَدَّرْتُهُ» که به معنی «مرضش و قدارتش را از بین بردم»

است. به قول بعضی اهل لغت تعذیب به معنی ضرب است و به قولی آن از «ماء عذب» آب آلوده و کدر است، «عَذَّبْتُهُ» یعنی عیش او را کدر و آلوده کردم. در واقع اصل آن به معنای منع است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۵۵). «إِنَّ الْعَذَابَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ مِنَ الْعَذْبِ وَ هُوَ الْمَنْعُ» (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲: ۲۱۲). عذاب به معنای شکنجه است و همانا در کلام عرب از ریشه «عذب» به معنای منع می‌باشد. برخی از لغویان گفته‌اند: تعذیب همان مطلق زدن است. گفته شده از «ماء عذب» آبی که در آن خاشاک و تیرگی باشد مشتق شده است. در تعریف عذاب می‌توان گفت: احساس درد و رنج را گویند (عظیمه، ۱۳۸۱ ش: ۲۲۹).

«عذاب را از آن جهت عذاب گویند که از راحتی و آسایش منع می‌کند و آن را از بین می‌برد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۵۵). عذاب در اصطلاح به معنای به درد آوردن و آزردن پیوسته و دائم می‌باشد (میرلوحی، ۱۳۹۲: ۲۹۱). درعین حال باید توجه داشت که اگرچه ماده عذاب، دارای مفهوم عذب و شیرینی نیز می‌باشد؛ اما مفهوم منع، تحمیل و محرومیت در آن غلبه دارد؛ زیرا عذب و شیرینی به زوال عذاب مربوط است نه خود عذاب، این واژه در قرآن نیز به مفهوم نوعی عقوبت، تنبیه، مجازات و محرومیت است که در قرآن مجید بر عذاب دنیا و بیشتر بر عذاب آخرت به صورت مختلف اطلاق شده است.

کاربرد واژه «عذاب» در قرآن

مشتقات مختلف ریشه «ع ذ ب» ۳۷۳ مرتبه در قرآن کریم، در ساخت‌های متفاوت استعمال شده است. افعال عذاب در قرآن همه از باب تفعیل آمده است و در مورد عذاب دنیوی و اخروی به کار رفته است.

جدول شماره ۱: فراوانی واژه «عذب» و مشتقات آن در قرآن

کلمه	فراوانی	کلمه	فراوانی	کلمه	فراوانی	کلمه	فراوانی
عَذَبَ	۱	يُعَذِّبُهُمْ	۹	عَذَابُهُمَا	۱		
لَعَذِبْنَا	۱	عَذَابًا	۳۹	عَذَابِي	۹		
عَذَابِنَاهَا	۱	الْعَذَابُ	۲۶۴	مُعَذِّبُهُمْ	۲		
لَعَذِّبُهُمْ	۱	عَذَاب	۱	مُعَذِّبُوهَا	۱		
لَأَعَذِّبَنَّهٗ	۱	بِعَذَابِكُمْ	۱۰	مُعَذِّبِينَ	۱		
أَعَذَّبَهُ	۲	أَقْبَعْنَا بِنَا	۲	مُعَذِّبِينَ	۴		
فَأَعَذَّبَهُمْ	۱	عَذَابُهُ	۳	عَذْبٌ	۲		
تُعَذِّبُ	۱	عَذَابَهَا	۲				

در بررسی‌های صورت گرفته واژه «عذاب» به صورت مفرد، مضاف‌الیه، اضافه به ضمیر، اضافه به اسم مفرد و همراه با صفت به کار رفته است که بر اساس آیات مربوط به عذاب ملاحظه می‌شود که برخی از عذاب‌ها دنیوی و برخی اخروی است و در بیشتر آیات قرآن کریم، عذاب از جانب خداوند است؛ اما در برخی آیات، عذاب را به انسان نسبت داده‌اند، برای نمونه عذاب قوم بنی‌اسرائیل توسط فرعون می‌باشد (بقره: ۴۹؛ یس: ۱۸).

جدول شماره ۲: کاربرد واژه عذاب در قرآن

شواهد	واژه عذاب در قرآن
العذاب؛ عذاب؛ عذاباً	مفرد
سوء العذاب؛ اشدّ العذاب و...	مضاف الیه
عَذَابِي؛ عَذَابِكُمْ	اضافه به ضمیر
عَذَابَ الْهُونِ؛ عَذَابِ اللَّهِ؛ عَذَابِ رَبِّكَ؛ عَذَابَ رَبِّهِمْ؛ عَذَابَ الْخُلْدِ؛ عَذَابِ الْحَمِيمِ؛ عَذَابَ الْجَحِيمِ؛ عَذَابَ السَّمُومِ؛ عَذَابُ الْآخِرَةِ؛ عَذَابُ النَّارِ؛ عَذَابُ جَهَنَّمَ؛ عَذَابُ الْخِزْيِ و...	اضافه به اسم مفرد
الْعَذَابُ الْأَلِيمُ؛ عَذَابُ أَلِيمٍ؛ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ؛ عَذَابٌ شَدِيدٌ؛ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ الْعَذَابُ الْمُهِينِ؛ الْعَذَابُ الْهُونِ؛ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ؛ الْعَذَابِ الْأَذْنَى؛ عَذَاباً نُكْرًا؛ عَذَابِ بَيْسٍ؛ عَذَابِ وَأَقْعٍ؛ عَذَاباً قَرِيباً؛ عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ؛ عَذَابٌ مُّقِيمٌ؛ عَذَاباً ضَعِيفاً؛ عَذَاباً كَبِيراً و ...	همراه با صفت

معناشناسی عذاب

با استفاده از معناشناسی بر اساس بافت زبانی با بررسی روابط هم‌نشینی و جانشینی به تحلیل معنایی مفهوم عذاب در بافت زبانی قرآن کریم می‌پردازیم تا با استفاده از تحلیل این روابط به معنای واقعی عذاب دست یابیم.

واژه‌های هم‌نشین عذاب

در این قسمت به بررسی برخی از مهم‌ترین هم‌نشین‌های عذاب پرداخته می‌شود، هم‌نشین‌های عذاب الفاظی هستند که با آمدن در کنار عذاب، بعدی از ابعاد آن را روشن می‌سازند و با قرار گرفتن عذاب در کنار هر یک از این واژه‌ها یک وجه از معنای آن تکمیل و روشن می‌شود. واژه «عذاب» در قرآن کریم در ترکیب‌های وصفی با اوصافی چون: الیم، شدید، عظیم، مهین، واصب، نکر و در ترکیب‌های اضافی با کلماتی مانند نار، جهنم، سعیر، اکبر هم‌نشین شده؛ اما ترکیب‌های وصفی و اضافی عذاب گسترده است و پژوهش مستقلی را می‌طلبد و از بحث ما خارج است. در پژوهش حاضر برای به دست آوردن جانشین‌های عذاب به چند مورد از هم‌نشین‌های پربسامد که از مهم‌ترین مؤلفه‌های مشترک بین عذاب و جانشین‌های آن هستند، مانند کفر، نفاق، ظلم، کبر، ضلالت، کذب، ارتداد و ... اشاره خواهیم کرد. هم‌نشین‌های یک واژه در واقع به‌نوعی مؤلفه‌های معنایی یک واژه به حساب می‌آیند که به مطالعه دقیق‌تر واژه مورد نظر کمک می‌کنند.

بررسی هم‌نشینی «عذاب» و «کفر»

یکی از هم‌نشین‌هایی که در قرآن به شکل مکرر در کنار واژه «عذاب» به کار رفته است «کفر» است. راغب در مفردات می‌گوید: «کفر» در لغت به معنای پوشاندن و پوشیده شدن چیزی است، شب را هم به خاطر این‌که اشخاص و اجسام را با سیاهی‌ش می‌پوشاند با واژه کافر وصف کرده‌اند و زارع را کافر گویند؛ چون تخم را در زمین می‌پوشاند کفر نعمت پوشاندن آن است با ترک شکر، بزرگ‌ترین کفر انکار وحدانیت خدا، دین یا نبوت است و کافر در عرف دین به کسی گفته می‌شود که وحدانیت یا نبوت یا شریعت یا هر سه را انکار کند و کفران بیشتر در انکار نعمت و ناسپاسی به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۰). فراهیدی واژه کفر را به سه نوع تقسیم نموده است: «کفر الجحود؛ یعنی کسی که برخلاف علم و معرفت قلبی، حقیقت را انکار می‌کند. کفر المعانده؛ یعنی کسی که از روی عناد حقیقت را می‌پوشاند. کفر النفاق؛ یعنی کسی که زبانی و ظاهری مسلمان است؛ ولی در واقع و

قلبی کافر است» (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵: ۳۵۷). کفر در اصل به معنای پوشاندن است و در اصطلاح به طبقه‌بندی خاصی از گناهان مانند شرک به خداوند، حلال دانستن آنچه خداوند حرام شمرده است و ... اطلاق می‌گردد (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۱۶). «کفر در شریعت عبارت است از انکار آنچه خدا معرفت آن را واجب کرده از قبیل وحدانیت و عدل خدا و معرفی پیغمبرش و آنچه پیغمبر آورده از ارکان دین هر که یکی از این‌ها را انکار کند کافر است» (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۶: ۱۲۲).

واژه کفر نه تنها فراگیرترین اصطلاح برای تمام ارزش‌های اخلاقی و دینی منفی است؛ بلکه مرکز تمام سیستم و نظام صفات و سجایای منفی است، معنای این سخن این است که ما وقتی به معنای واقعی کفر دست می‌یابیم که از ماهیت عناصری که این سیستم را تشکیل می‌دهند مانند فسق، ظلم، کبر و ... آگاه باشیم (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۳۱۳). کفر در آیاتی از قرآن هم‌نشین عذاب آمده است که به بررسی چند مورد از آن‌ها می‌پردازیم:

خداوند متعال می‌فرماید: **(إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)** (آل عمران: ۱۷۷)؛ «در حقیقت، کسانی که کفر را به (بهای) ایمان خریدند، هرگز به خداوند هیچ زیانی نخواهند رسانید و برای آنان عذابی دردناک است». واژه «اشترؤا» بر اختیار دلالت دارد؛ زیرا مشتری از روی اختیار کالا را برمی‌گزیند و به‌جای قیمت، به آن راضی می‌شود. همچنین کافر به‌جای ایمان به کفر راضی می‌شود و از این‌رو استحقاق عذاب را پیدا می‌کند خداوند سبحان طبق همان سنتی که با سایر مردم رفتار می‌کند، با کافران برخورد می‌کند. کسی را که بخواهد مهلت بدهد، با طولانی کردن عمر، به او مهلت می‌دهد تا وی برای خود، نیکی یا بدی را برگزیند؛ اما کافر با این مهلت دادن مغرور می‌شود و آزادانه به ستم می‌پردازد. از این‌رو، نتیجه مهلت دادن به کافر شقاوت و عذاب اوست. مراد از **(لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا)** تمامی کافران هستند. (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۴۴).

همچنین آمده است: **(وَ أَدَانُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)** (توبه: ۳)؛ «و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبر در برابر مشرکان تعهدی ندارند (با این حال) اگر (از کفر) توبه کنید آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید؛ پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده». در آیه فوق واژه «عذاب» با کفر و ایم هم‌نشین شده است، در این آیه نیز مانند

برخی از آیات کفر و ناسپاسی نتیجه‌اش عذاب دردناک معرفی شده است. در برخی از آیات بشارت به عذاب داده شده است واژه «بَشْرٌ» در اصل لغت به معنای «مژدگانی و خیر خوش» است در قرآن کریم این واژه برای خبر اندوه بخش، نیز به کار می‌رود. در آیه فوق واژه بشر دلالت بر خبر اندوهناک می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِيمَانًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران: ۱۷۸)؛ «البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند، این‌که به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکو است؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و آن زمان عذابی خفت‌آور خواهند داشت». رسول گرامی اسلام فرمود: این مسارعت کفار در کفرشان در حقیقت چوب خدا است و تسخیری الهی است، او است که کفار نام برده را به سویی می‌راند که بهره‌ای در آخرت برایشان نماند؛ سپس در این آیه وجهه کلام را متوجه خود کفار نموده و فرمود، زنهاری که از وضع حاضر خود خوشحال نباشند، که وضع موجودشان املا و مهلت خدایی است که کارشان را به استدراج و تأخیر می‌کشاند و باعث بیشتر شدن گناهشان می‌گردد، که دنبال آن عذاب مهینی است، عذابی که جز خواری با آن نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۲۳).

در آیه فوق کسانی که کافر شدند مجازات آن‌ها عذاب خوارکننده و مهین ذکر شده است. «کفر در معنای خاص و اساسی به معنای ناسپاسی کردن و ناسپاس بودن است، در مقابل خیر، احسان و محبتی که به شخصی از طرف دیگری رسیده است که در مقابل آن شکر به معنی سپاسگزار بودن است» (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۳۱۳).

واژه «کفر» یکی از مفاهیم مهم و پرکاربرد در قرآن کریم و صفت بارز شیطان می‌باشد و دیگر مفاهیم و صفات منفی به گرد آن می‌چرخند این واژه در مقابل ایمان قرار دارد، میان این واژه و عذاب الهی ارتباط وجود دارد در نتیجه، دو واژه «عذاب» و «کفر» در یک حوزه معنایی قرار دارند و تکمیل‌کننده معنای یکدیگرند و به همین علت، هم‌نشین یکدیگر قرار گرفته‌اند. در آیات فوق، مجازات کسانی که کافر شدند عذاب دردناک و خوارکننده ذکر شده است. واژه «عذاب» در قرآن کریم با اوصافی مانند الیم، شدید، عظیم، مهین، مقیم، نکر و ... هم‌نشین شده که با این واژگان در نظام معنایی ارتباط دارد و هر یک از این اوصاف تأثیر در کیفیت عذاب خواهند داشت؛ اما در میان این اوصاف «الیم» پرکاربردترین وصف عذاب در قرآن کریم است، بیشتر آیات در بردارنده عذاب الیم مربوط به کافران است و غالباً صفت «الیم» به‌عنوان صفت عذاب آخرت آمده است به این اشعار دارد که این درد سخت‌تر و دردناک‌تر است.

بررسی هم‌نشینی «عذاب» و «ظلم»

یکی دیگر از هم‌نشین‌هایی که در قرآن به شکل مکرر در کنار واژه «عذاب» به کار رفته است، «ظلم» است. واژه «ظلم» در نظر زبان‌شناسان و بیشتر دانشمندان عبارت است از: «وضع الشيء في غير موضعه المختص به» قرار گرفتن چیزی در غیر از جایی که مخصوص به اوست به نقصان و کمی، زیادتی و فزونی و یا به عدول و انحراف از زمان و مکان گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۵۲۹). «ظلم به معنای ضرری است که متوجه کسی گردد که مستحق آن نباشد و عوض آن را نیز جبران ننماید که اصل آن را به معنای نقصان و کاستی در حق دانسته‌اند» (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۲۶). ظلم عبارت است از این‌که شخص از حدود خویش پا فراتر نهد و به حقوق دیگران تجاوز نماید، به عبارت دیگر ظلم یعنی بی‌عدالتی و بیدادگری که انسان از حد خود تجاوز نماید و به کاری پردازد که حق انجام آن را نداشته است. ظلم در بافت قرآن جنبه خاصی از کفر است، از این‌رو، بسیار طبیعی است اگر می‌بینیم که ظالم در قرآن به «گم‌کرده راه» و «دورافتاده از صراط مستقیم» توصیف شده است (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۳۳۱). راغب اصفهانی به نقل از برخی از حکیمان نقل می‌کند که ظلم سه نوع است: ۱. ظلم بین انسان و خداوند، که بزرگ‌ترین آن کفر و شرک و نفاق است؛ لذا خداوند متعال فرمود: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (بقره: ۲۵۴)؛ ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (أنعام: آیات ۲۱، ۹۳ و ۱۴۴)؛ ۲- ظلم بین خود و دیگران، که در این آیات همین را قصد کرده است: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شوری: ۴۰)؛ ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ﴾ (شوری: ۴۲)؛ ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا﴾ (اسراء: ۳۲)؛ ۳. ظلم به خود: ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ (فاطر: ۳۲)؛ ﴿إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (نساء: ۶۴)؛ یعنی از ستم‌کنندگان به خودشان همه این سه معنا در حقیقت ظلم به نفس است؛ چون انسان در اولین چیزی که قصد ظلم می‌کند در حقیقت به خودش ظلم کرده است؛ بنابراین ظالم همیشه آغازگر ظلم است (عظیمه، ۱۳۸۰: ۳۷۴).

واژه «ظلم» در آیاتی از قرآن هم‌نشین عذاب آمده است که به بررسی چند مورد از آن‌ها می‌پردازیم: ﴿أَفَمَنْ يَتَّبِعِ بَوَجهِهِ سَوَاءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ (زمر: ۲۴)؛ «پس آیا آن کس که (به جای دست‌ها) با چهره خود، گزند عذاب را روز قیامت دفع می‌کند (مانند کسی است که از عذاب ایمن است)؟ و به ستمگران گفته می‌شود: آنچه را که دستاوردتان بوده است بچشید». آیه فوق در مقایسه اهل هدایت و ضلالت است، ظالمانی که از سر تا قدم آن‌ها را عذاب فرا می‌گیرد با مؤمنانی که از این عذاب در امان هستند برابر نمی‌باشند، خداوند از میان اعضای انسان تنها

از صورت نام برده؛ زیرا آن، عزیزترین و نیکوترین عضو انسان به شمار می‌رود و با همین عضو است که از دیگری تشخیص داده می‌شود (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۶: ۶۶۶).

همچنین در آیه (ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ) (یونس:

۵۲)؛ «پس به کسانی که ستم ورزیدند گفته شود: عذاب جاوید را بچشید، آیا جز به کیفر آنچه به دست می‌آوردید، جزا داده می‌شوید؟». در این آیه واژه «ظلم» با عذاب همراهی می‌کند و در روز قیامت به کسانی که بر خویشان ستم کردند گفته می‌شود، اکنون عذاب جاویدان در آخرت را پس از عذاب دنیا بچشید، پس از آن‌که شما را به حق دعوت و راهنمایی کردند و دلیل‌ها برای شما بیان شد و عذر شما برطرف گردید ولی شما بر کفر و انکار خود پافشاری کردید و از گمراهی خود دست نکشیدید، اکنون سزای اعمال خود را بچشید (طبرسی، بی تا ج ۱۱: ۳۱۱).

ظلم در برخی آیات مترادف با کفر به کار رفته است مانند: (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ

وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (آل عمران: ۸۶)؛ «چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن‌که شهادت دادند که این رسول، بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند». گاهی می‌بینیم که بعضی از ویژگی‌های کفر در مقوله ظلم طبقه‌بندی می‌شود، به‌عنوان مثال کسی که به آیات وحی فقط برای استهزاء کردن گوش فرا می‌دهد، گاهی به‌جای کافر ظالم خوانده می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۴۲).

همچنین در آیه (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ) (شوری: ۴۲)؛ «راه (نکوهش) تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در (روی) زمین به‌ناحق سر برمی‌دارند. آنان عذابی دردناک (در پیش) خواهند داشت». معنای واژه «بغی»، بر خلاف شرع، قانون و بیدادگرانه علیه عمل کردن دیگران است که وجود دو عنصر تعدی و تجاوز در معنای بغی از این آیه فهمیده می‌شود که در آیه فوق مجازات ظلم به مردم و بغی، عذابی دردناک بیان شده است (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۹۶). ستمگر در نزد خدا حکم کافر را دارد، هرچند شهادتین را بر زبان جاری کند، در دنیا با وی به‌سان یک مسلمان برخورد می‌شود؛ اما در آخرت، وی به گواهی چندین آیه که از کافر به ظالم و از ظالم به کافر تعبیر کرده‌اند، با گروه کافران محشور می‌شود (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۶: ۸۵۷).

واژه «ظلم» یکی از گسترده‌ترین مفاهیم قرآنی است که به معنای ناقص کردن حق و یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش است که شامل ظلم به خدا، دیگران و خود می‌شود، با توجه به توضیحات فوق، دو مفهوم عذاب و ظلم تکمیل‌کننده معنای یکدیگرند و ظلم در بافت قرآن جنبه خاصی از کفر است؛ بنابراین خداوند متعال ظلم را یکی از علل عذاب الهی معرفی کرده است و هم‌نشین یکدیگر قرار گرفته‌اند.

بررسی هم‌نشینی «عذاب» و «نفاق»

یکی دیگر از هم‌نشین‌هایی که در قرآن به شکل مکرر در کنار واژه «عذاب» به کار رفته است، واژه «نفاق» است؛ زیرا گروه منافقین بیشترین ضربه را به اسلام وارد کرده‌اند. واژه «نفاق» از ماده نَفَق مصدر است به معنای منافق بودن و منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است، مانند آیه **(يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ)** (آل عمران: ۱۶۷). «نفاق از راهی و علتی داخل شدن و دوباره از آن شریعت بیرون رفتن است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۳۸۷). در این باره خداوند تعالی هشدار می‌دهد که: **(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)** (توبه: ۶۷). طبرسی در وجه این تسمیه در جایی می‌گوید: منافق به سوی مؤمن با ایمان خارج می‌شود و به سوی کافر با کفر. در جای دیگر می‌گوید: علت این تسمیه آن است که منافق از ایمان به طرف کفر خارج شده است. منافق از «نفاق» به معنی نقب است که از راهی بدین وارد و از راه دیگری خارج می‌شود. به‌رحال منافق را از آن منافق گوئیم که از ایمان خارج شده و یا از دری وارد و از در دیگری خارج شود، منافق از کافر خطرناک‌تر است؛ زیرا به حکم دزد خانگی است و پلی است که کفار به وسیله آن به خرابکاری در اسلام راه می‌یابند (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۷: ۹۸). «نفاق به معنای اظهار ایمان نمودن همراه با مخفی نگاه‌داشتن کفر است» (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۲۳). مفهوم نفاق اقرار ایمان به زبان و عدم اعتقاد به آن در قلب می‌باشد، واضح است که مطابق نبودن گفتار و کردار، مهم‌ترین عنصر بنیادی معنا در واژه نفاق می‌باشد و جای انکار نیست که نفاق نکات مشترک زیادی با کفر دارد؛ زیرا نفاق نوعی بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی است (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۶۱). واژه «نفاق» در آیاتی از قرآن هم‌نشین عذاب آمده است که به بررسی چند مورد از آن‌ها می‌پردازیم: خداوند متعال می‌فرماید: **(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)** (توبه: ۱۰۱)؛ «و برخی از بادیه‌نشینانی

که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه (نیز عده‌ای) بر نفاق خو گرفته‌اند که تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند». خداوند منافقین را در چند آیه یاد کرده و در اینجا هم به مناسبت یاد کردن مؤمنان نخستین (اصحاب) و مؤمنان پیرو (تابعین)، از آنان نام برده است و نیز بدین سبب که محلّ و موقعیت آن‌ها را به پیامبرش خبر دهد. این منافقان از هر سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را در میان گرفته‌اند؛ بنابراین آنان در مدینه‌ای که او اقامت دارد و همچنین در بیابان اطراف او وجود دارند. منافقان مدینه به‌گونه خاصی، آن‌چنان در هنر نفاق مهارت پیدا کرده و آن را فراگرفته بودند که توانستند به‌رغم همراهی با پیامبر صلی الله علیه و اله نفاقشان را از او پنهان بدارند. آنگاه خداوند کیفر منافقان را بیان کرده و فرموده است: این عذاب اخیر که آن‌ها گرفتارش می‌شوند، عبارت است از عذاب جهنم؛ اما نوع عذاب و زمان آن در مرتبه نخست و دوم و پیش از عذاب جهنم را، آیه بیان نکرده است. البته، دور نیست که مراد از عذاب در مرتبه نخست در هنگام مرگ باشد؛ زیرا خدا می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (انفال: ۵۰)؛ «و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، بر چهره و پشت آنان می‌زنند و (گویند) عذاب سوزان را بچشید». «عذاب در مرتبه دوم، عذاب قبر است؛ زیرا در احادیث زیادی آمده است که قبر کافر، گودالی از گودال‌های دوزخ و قبر مؤمن، باغی از باغ‌های بهشت است» (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۵۷). در آیه مذکور به منافقان وعده دو بار عذاب داده شده که یک بار برای کفرشان عذاب می‌شوند و بار دیگر به خاطر اظهار اسلام از باب دروغ و نفاقشان، یا اینکه یک بار بدین‌گونه عذاب می‌شوند که آن‌ها را از آمل و آرزوهایشان جدا می‌کنیم و بار دیگر به اینکه آنچه را که در آخرت برای آن‌ها آماده شده است می‌بینند؛ سپس آن‌ها در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شوند (سلطان، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۳۶).

همچنین در آیه ﴿وَعَذَابُ اللَّهِ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ (توبه: ۶۸)؛ «خدا به مردان و زنان دو چهره و کافران، آتش جهنم را وعده داده است، در آن جاودانه‌اند، آن (آتش) برای ایشان کافی است، خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است». در این آیه نیز به کافران و منافقی که به‌ظاهر ادعای ایمان می‌کنند و کفر باطنی خود را می‌پوشانند، وعده عذاب پایدار داده است. واژه نفاق نکات مشترک زیادی با کفر دارد؛ زیرا نفاق نوعی بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی است؛ بنابراین با توجه به آیات فوق دو مفهوم نفاق و عذاب تکمیل‌کننده معنای یکدیگرند و هم‌نشین یکدیگر قرار گرفته‌اند.

بررسی هم‌نشینی «عذاب» و «کبر»

یکی از هم‌نشین‌هایی که در قرآن به شکل مکرر در کنار واژه «عذاب» به کار رفته است، «کبر» است. واژه «کبر» (به کسر کاف) به معنای بزرگی، تکبر و خودبینی می‌باشد، بعضی «کبر» را بضم کاف خوانده‌اند، مراد از آن معظم شیء است. استکبار آن است که اظهار بزرگی و تکبر کند، با آنکه اهلش نیست (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۶: ۷۴). راغب می‌گوید: کبر و تکبر و استکبار در معنی به هم نزدیکند؛ پس کبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خویش به آن صفت مخصوص می‌شود و باعث می‌شود که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگ‌تر ببیند، بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداری از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرسش است. استکبار بر دو وجه دارد: ۱. انسان بخواهد بزرگ باشد؛ البته جایی که واجب باشد، پسندیده است؛ ۲. خود را بزرگ نشان دهد و چیزی را ظاهر کند؛ حال آن‌که چنین نیست که این مذموم و ناپسند است (راغب، ۱۴۱۲ ق، ج ۳: ۲۹۳). «کبر به معنای اظهار نمودن بزرگی شأن و مرتبت است که در خصوص صفات خداوند مدح به شمار می‌رود و در مورد انسان‌ها مذموم است» (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۴۱).

کلمه «کبر» در آیاتی از قرآن هم‌نشین عذاب شده است؛ مانند: (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا) (نساء: ۱۷۳)؛ «اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزون‌تر می‌بخشد؛ و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند، آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یابوری نخواهند یافت». در آیه فوق «استنکاف از توحید مانند نصاری که قائل به تثلیث شدند، یهود که به طرف شرک رفتند و سایر طبقات مشرکین که با انبیاء و دستورات الهی مخالفت کردند، سرانجام استکبارشان گرفتار شدن به عذاب دردناک می‌باشد» (طیب، ۱۳۶۹، ج ۴: ۲۸۲). سرانجام شوم و دردناک مستکبران گرفتار شدن به عذاب دردناک و درافتادن به آتش جهنم با خواری و خلود در آن معرفی شده است؛ اما در آیاتی دیگر سرنوشت آن‌ها چنین بیان شده است: (إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا ... لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ...) (اعراف: ۷، ۴۰)؛ سرانجام شوم آن‌ها محرومیت از بهشت عنوان شده است (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۷۱). در آیه فوق عذاب با الیم (دردناک)، نکف (سریچی) و کبر (سرکشی) هم‌نشین شده است. یکی از عناصر مهم در ساختمان معنایی مفهوم

کفر، کبر است، کبر در قرآن کریم از مشخصه اصلی کافران می‌باشد، شخص کافر از لحاظ دینی، متکبر است و کبر دقیقاً نقطه مقابل ایمان قرار دارد، آنان که متکبر هستند ایمان نمی‌آورند و برعکس آنان که به آیات الهی ایمان ندارند متکبرانه رفتار می‌کنند (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۵۶). خداوند در آیات مختلف قرآن کریم، صفت کبر، متکبرین و مستکبرین را مذمت نموده و صاحبان این صفات مشمول عذاب الهی می‌باشند؛ چون یکی از آثار کبر و استکبار، کفر بیان گردیده است.

بررسی هم‌نشینی «عذاب» و «کذب»

یکی دیگر از هم‌نشین‌هایی که در قرآن کریم در کنار واژه «عذاب» به کار رفته، «کذب» است. واژه «کذب» بر وزن وزر و کِثَف به معنای دروغ گفتن است، گروهی هر دو وزن را مصدر گفته‌اند ولی استعمال قرآن نشان می‌دهد که کذب (بر وزن وزر) مصدر است و کذب (بر وزن کثف) اسم مصدر است به معنی دروغ ماندن: **(يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ)** (نساء: ۵۰)؛ چون کذب مفعول یفترون است؛ بنابراین اسم است نه مصدر یعنی بر خدا دروغ می‌بندند. کذب (بر وزن وزر) یک مرتبه و کذب (بر وزن کثف) سی و دو بار در قرآن مجید آمده است. تکذیب آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهی و بگویی دروغ می‌گویی (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۶: ۹۸).

واژه «کذب» در آیاتی از قرآن هم‌نشین عذاب آمده است، مانند آیه **(إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ)** (طه: ۴۸). این سخن هشدار است به فرعون که اگر موسی علیه السلام و هارون را تحقیر و رسالت آن دو را انکار کند و به ستمگریش ادامه دهد گرفتار عذاب الهی خواهد شد (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۵: ۳۶۱). این آیه در مقام تعلیل جمله قبل خودش است که حاصل هر دو چنین می‌شود: این که تنها بر پیروان هدایت سلام کردیم؛ به خاطر این بود که خدای سبحان به ما وحی کرده بود که عذاب که ضد سلام است، سرنوشت بدون استثناء کسانی که آیات خدا و یا دعوت حق را که همان هدایت است، تکذیب کنند و از آن روی‌گردان شوند و در سیاق دو آیه این معنا به خوبی به چشم می‌خورد که در عین این که رسالت آن دو را بیان نموده سلطنت فرعون و آنچه از زخارف که وی بدان می‌بالید و تظاهر به کبریا می‌نمود به هیچ گرفته و خوار شمرده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۲۱۸).

همچنین آیه **(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)** (حج: ۵۷)؛ «و کسانی که کفر ورزیده و نشانه‌های ما را دروغ پنداشته‌اند، برای آنان عذابی خفّت‌آور خواهد بود». با توجه به آیه فوق

در کنار تکذیب آیات الهی، کفر نیز هم‌نشین عذاب شده است می‌توان گفت: بین کفر و تکذیب نیز نوعی ارتباط وجود دارد؛ در نتیجه مفهوم قرآنی کذب به آیات الهی و کفر هر دو از عوامل زمینه‌ساز عذاب هستند و با عذاب در یک حوزه معنایی قرار دارند.

بررسی هم‌نشینی «عذاب» و «ضلالت»

مفهوم «ضلالت» یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم قرآنی و از جمله هم‌نشین‌هایی می‌باشد که در قرآن به شکل مکرر در کنار واژه «عذاب» به کار رفته است. راغب می‌گوید: ضلال و ضلالت از ماده «ضلل» به معنای عدول و انحراف از راه مستقیم، نقطه مقابلش هدایت است. واژه «ضلال» برای هر عدول و انحرافی از راه مستقیم خواه عمدی یا غیرعمدی، کم یا زیاد گفته می‌شود مانند آیه (إِنِّي أُرَاكُ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (انعام: ۷۴)؛ من، تو و قومت را در انحراف و گمراهی آشکار می‌بینم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲: ۶۱). این‌که بعضی هلاکت و گم شدن و باطل و فضحیت را از معانی ضلال شمرده‌اند، این‌ها لازم معنای اولی است که همان انحراف باشد که در قرآن مجید نیز گاهی به کار رفته است (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۱۹۳).

ضلالت از وجهی دیگر سه گونه است: ۱. ضلال یا بیراهه بودن در علوم نظری مثل ضلالت در معرفت خدای و وحدانیت او و در شناخت پیامبری و مانند این‌ها که در آیه (وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كِتَابِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا) (نساء: ۱۳۶) به آن معنی اشاره شده است؛ ۲. ضلالی که در علوم عملی است مثل معرفت احکام شرعی که همان عبادات است؛ ۳. ضلال بعید یا انحراف و گمراهی دور از صراط مستقیم و اشاره‌ای است به آنچه که کفر است، مانند آیه (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا) (نساء: ۱۶۷) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲: ۶۲). «ضلالت دلالت بر این می‌کند که عمل و رفتار فرد از جاده صواب دور افتد؛ اما معنای اصلی آن گمراهی و از راه راست منحرف شدن است» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۶۹).

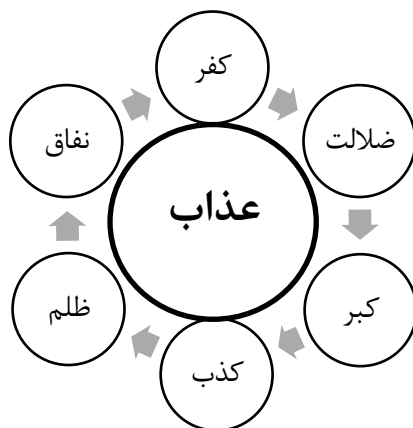
کلمه «ضلالت» در آیاتی از قرآن هم‌نشین عذاب شده است مانند: (يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا) (احزاب: ۶۶-۶۸)؛ «روزی که چهره‌هایشان را در آتش زیرورو می‌کنند می‌گویند: ای کاش ما خدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم؛ و می‌گویند:

پروردگارا، ما رؤسا و بزرگ‌تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا، آنان را دوچندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ». در آیه فوق واژه «ضلّ» که به معنای گمراهی است و متضاد با هدایت، هم‌نشین عذاب قرار گرفته است. تقلب وجوه در آتش، به معنای زیر و رو شدن است، ممکن است مراد از آن، جابه‌جا کردن کفار در آتش باشد؛ چون جابه‌جا کردن، در بهتر سوختن مؤثر است، واژه «ضعیفین» به معنای مثلان (دو مانند) است و اگر عامه مردم از خدا درخواست کرده‌اند که بزرگانشان را دو برابر عذاب کند، برای این است که بزرگان قوم هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را گمراه کردند و به همین جهت درخواست می‌کنند که ایشان را به لعنتی بزرگ لعنت کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۵۲۲).

واژه ضلالت به معنای به بیراهه رفتن، از راه راست منحرف شدن و اطلاعات کردن از غیر خداوند می‌باشد که در مقابل آن هدایت قرار دارد و خداوند متعال هدایت را رحمت بر بندگان قرار داده است؛ چون همه بندگان با فطرت پاک آفریده شده‌اند؛ اما ضلالت امری ثانویه است و هر کس هدایت الهی را نادیده بگیرد دچار ضلالت خواهد شد؛ در نتیجه، با توجه به این توضیحات، دو مفهوم ضلالت و عذاب تکمیل‌کننده معنای یکدیگرند و به همین علت، هم‌نشین یکدیگر قرار گرفته‌اند.

نمودار زیر برخی از پربسامدترین هم‌نشین‌های واژه عذاب را نشان می‌دهد.

نمودار شماره ۱: پربسامدترین هم‌نشین‌های واژه عذاب در قرآن کریم



واژه‌های جانشین عذاب

در قسمت قبل برای به دست آوردن جانشین‌های عذاب به چند مورد از هم‌نشین‌های پربسامد که از مهم‌ترین مؤلفه‌های مشترک بین عذاب و جانشین‌های آن هستند، مانند کفر، ظلم و کذب اشاره

کردیم. در این بخش بر اساس این هم‌نشین‌ها، تعدادی از جانشین‌های عذاب را بررسی خواهیم کرد. جانشین‌های عذاب الفاظی هستند که تشابه نسبی معنایی با واژه عذاب دارند، هرکدام اشاره به لایه‌ای از معنای آن دارند و در سیاقی آمده‌اند که عذاب نیز در همان سیاق آمده است، ویژگی‌های مشترک و هم‌نشین‌های مشترک با یکدیگر دارند و با به دست آوردن معنای یکی می‌توان تا حد زیادی به معنای دیگری نزدیک شد.

جانشینی «خسر» و «عذاب»

یکی از جانشین‌های عذاب در قرآن کریم، واژه «خسر» می‌باشد. راغب در تعریف لغوی خسر گفته است: «الْخُسْرُ وَالْخُسْرَانُ انْتِقَاصُ رَأْسِ الْمَالِ وَ يَنْسَبُ ذَلِكَ إِلَى الْإِنْسَانِ»؛ خسر و خسران کم شدن از اصل مال را گویند که به انسان نسبت داده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۲۸۲). در صحاح، ضلالت و هلاکت معنا شده است (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۲: ۶۴۵). در قاموس، ضلالت و زیان نقل شده است، خسر در قرآن مجید فقط بر وزن قفل به کار رفته است مانند: «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر: ۱)؛ «وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا» (طلاق: ۹)؛ واژه «خسر» در قرآن کریم، ۶۵ مورد به کار رفته است (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۳: ۲۲۴). «خسran در اصل به معنای هلاکت است که معنای از بین بردن کل دارایی را می‌رساند، البته ممکن است معنای کاهش دارایی را هم برساند» (عسکری، ۱۳۹۰: ۳۰۲). در این آیه واژه «کفر» هم‌نشین عذاب به کار رفته است و قرآن آن را چنین بیان فرموده است: «هَذَا هُدًى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ» (جاثیه: ۱۱)؛ «این رهنمودی است و کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند، برایشان عذابی دردناک از پلیدی است». در آیاتی از قرآن کریم واژه «کفر» هم‌نشین خسر به کار رفته است، مانند: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (زمر: ۶۳)؛ «کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست و کسانی که نشانه‌های خدا را انکار کردند، آنان همان، زیانکارانند».

خداوند مالک و نگهدارنده امور آسمان‌ها و زمین است، دلیل ذکر کلمه «مقالید» در این آیه از باب کنایه است؛ زیرا نگهبان گنج‌ها کسی است که کلید گنج‌ها را در اختیار دارد، کلمه «مقالید» به معنای مفاتیح است. جمله «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ به عبارت «وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا» متصل است و میان این دو عبارت به‌عنوان جمله معترضه، خداوند فرموده است که او آفریننده همه چیز و نگهبان آن‌ها است؛

بنابراین از کارها و پاداش آن‌ها هیچ چیز بر او پنهان نیست و کسانی که منکر این معنا باشند از زیانکارانند (طبرسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۹۵). منظور از آسمان‌ها و زمین روزی و رحمت است، که روزی و رحمت از آن خداوند می‌باشد و این سخن «ابن عباس و قتاده» است و «ضحاک» گفته خزینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست خداوند است، به هر که بخواهد روزی می‌دهد و بر آن‌که بخواهد قطع می‌کند؛ اما آنان که به آیات خداوند کافر شدند؛ پس ایشان از زیانکاران هستند؛ زیرا با از دست دادن بهشت و نعمت‌های آن و با چشیدن آتش و زبانه‌های آن زیان می‌کنند (طبرسی، بی‌تا ج ۲۱: ۲۰۸). مراد از آیات خدا، جهان و نظام شگفت‌آور آن است که اگر به اندازه سرسوزنی از این نظام منحرف شود، نابود می‌گردد. معنای کافر شدن به آیات خدا آن است که انسان نپذیرد که این نظام نشانگر وجود نظم‌دهنده و این هندسه نشانگر وجود مهندس است، تکذیب‌کنندگان این نشانه، هم در دنیا زیان کرده‌اند؛ زیرا چیزی را که محسوس و قابل دیدن است نمی‌بینند و هم در آخرت زیان دیده‌اند؛ زیرا کفر و دشمنی با خدا را برگزیده‌اند و جهنم جایگاه هر کافر ستیزه‌گری است (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۶: ۶۹۳).

واژه «خسر» با واژه «عذاب» قرابت معنایی زیادی دارد و به‌عنوان جانشین عذاب انتخاب می‌شود با نگاه کلی به سیاق آیات مربوط به عذاب و خسر ملاحظه می‌شود که آیاتی که واژه «عذاب» و «خسر» هم‌نشین کفر شده‌اند، همگی سیاق انذار دارند و در همه آیات کفر به‌عنوان دلیل اصلی عذاب و خسر معرفی شده است، این دو واژه در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند و در قرآن جانشین یکدیگر بکار رفته‌اند.

جانشینی «حبط» و «عذاب»

یکی دیگر از جانشین‌های عذاب در قرآن کریم، واژه «حبط» می‌باشد. حبط به معنای بطلان است و حَبَطَ الْعَمَلُ یعنی تباه شدن کار، که بر چند گونه است: اول، اعمالی که صرفاً دنیایی است و در قیامت سودی به حال انسان ندارد و نیازی را بر نمی‌آورد؛ دوم، بیهوده شدن کارهای اخروی که به قصد و توجه به خدای و نیت خدایی انجام نداده‌اند؛ سوم، از بین رفتن کارها و اعمال صالحه‌ای که در کنارش زشتی‌ها و سیئاتی نیز انجام شده و این همان چیزی است که در سبک شدن میزان اعمال در این آیه به آن‌ها اشاره شده است، اصل حبط به معنای پرخوری حیوان از گیاه خشک و باد کردن شکم او است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱: ۴۴۵). «احباط به معنای باطل نمودن عملی نیکو و تبدیل شدن آن حسنات به سیئات می‌باشد» (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۲۷).

بهترین مثل را در توضیح حبط خود قرآن می‌زند و آن این است که اگر مقداری خاکستر را در روز طوفانی در مقابل باد قرار دهیم اگرچه واقعاً از بین نمی‌رود و معدوم نمی‌گردد؛ ولی طوری پراکنده می‌شود که هرگز به دست نمی‌آید. این حبط، بطلان و بی‌اثر شدن عمل است (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲: ۹۷)

شرک و کفر باعث حبط عمل‌اند، مانند: ﴿أُولَئِكَ لَمْ يُوْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ﴾ (احزاب: ۱۹/ ۸۸)

و نیز اگر کاری به غرض دنیا انجام داده شود بی آن‌که رضای خدا در نظر باشد سبب حبط و بی‌اثر بودن آن است چنان‌که مضمون آیه ۱۵ و ۱۶ سوره هود است، همچنین ارتداد سبب حبط است مانند: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (بقره: ۲۱۷)؛ عوامل حبط عبارت‌اند از کفر، شرک، نفاق، ارتداد، عدم قصد قربت، فریاد بر روی پیغمبر (ص)، منت و اذیت بعد از صدقه و سرسری گرفتن عمل و ... این‌ها است که اعمال نیک را بی‌اثر می‌کنند. کارهای بی‌شماری که انسان در دنیا انجام می‌دهد مردم آن‌ها را کار نیک می‌دانند؛ ولی روز قیامت در نزد خدا جز حسرت و اندوه نتیجه‌ای نخواهند داشت (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲: ۹۸).

واژه «کفر به آیات الهی» و «لقاء» هم‌نشین عذاب به کار رفته است و قرآن کریم آن را چنین بیان فرمود است: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ﴾ (روم: ۱۶)؛ «و اما کسانی که کافر شده و آیات ما و دیدار آخرت را به دروغ گرفته‌اند، پس آنان احضار شدگان در عذابند».

در این آیه واژه «کفر به آیات الهی» و «لقاء» هم‌نشین حبط به کار رفته است و قرآن آن را چنین بیان فرموده است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ (کهف: ۱۰۵)؛ «آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارش و دیدار او (در قیامت) کفر ورزیدند، پس کارهایشان تباه و نابود شد، پس ما برای آنان در قیامت، میزانی بر پا نخواهیم کرد».

«أولئك» به کسانی اشاره می‌کند که کارهایشان به زیانشان می‌باشد و همچنین سیاق آیه نشان می‌دهد که مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ» کسانی‌اند که تلاش آنان در دنیا تباه می‌شود، خواه به روز قیامت ایمان داشته باشند و یا کافر باشند؛ بنابراین، از دیدگاه خداوند، ایمان و عمل با هم معیار است و نه صرف ایمان؛ زیرا کرامت و بزرگواری در پیشگاه خداوند، تنها از آن کسی است که پرهیزکار باشد و پایان کار هر گمراه و فاسدی، آتش دوزخ می‌باشد (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۵: ۲۶۴). کافران حجت‌ها، دلایل، پاداش و کیفر خداوند را منکر شدند و کارها و زحمات خود را ضایع کردند؛ زیرا بر وجهی

انجام دادند که خداوند امر نکرده بود، این‌ها در روز قیامت، پیش ما ارزش و احترامی ندارند، به آن‌ها اعتنا نمی‌کنیم و آن‌ها را خوار و خفیف می‌سازیم و کیفر می‌دهیم (طبرسی، بی‌تا ج ۱۵: ۱۳۳).

واژه «حبط» با واژه «عذاب» قرابت معنایی زیادی دارد و به‌عنوان جانشین عذاب انتخاب می‌شود. با نگاه کلی به سیاق آیات مربوط به عذاب و حبط ملاحظه می‌شود که آیاتی که واژه «عذاب» و «حبط» هم‌نشین کفر شده‌اند، همگی سیاق انذار دارند و در همه آیات کفر به‌عنوان دلیل اصلی عذاب و حبط عنوان شده است و شخص کافر مستحق حبط عمل و کیفر الهی است؛ اما در کنار کفر هم‌نشین‌های دیگری چون فسق، نفاق، کذب و ... نیز ذکر شده‌اند (رضایی و فتاحی، ۱۳۹۵: ۷).

جانشینی «جزاء» و «عذاب»

یکی از جانشین‌های عذاب در قرآن کریم واژه «جزاء» می‌باشد. واژه «جزاء» از ماده (جزی)، در لغت به معنای پاداش بر چیزی و کیفر بیان شده است؛ منظور از «قانون الجَزَاء»: مجموعه قوانین کیفری؛ «الجزاء النَّقْدِيَّة»: جریمه نقدی می‌باشد. اگر بعد از واژه «جزاء»، حروف «باء و علی» بیاید به معنای مکافات و مجازات است و اگر «عن» باشد به معنی قضا و اداء می‌باشد «جزی عنه: قضی» و بدون آن‌ها به معنای کفایت است «جَزَى الشَّيْءُ: كَفَى». راغب آن را در اصل بی‌نیازی و کفایت گفته و می‌گوید: پاداش را جزاء گویند؛ چون از حیث مقابله و برابری در آن کفایت هست. به‌هرحال پاداش و کیفر را جزاء گوئیم؛ زیرا مقابل عمل است و از جهت برابری کفایت می‌کند (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲: ۳۵-۳۶). «جزاء بر خلاف شکر که در مقابل نعمت و منفعت است، هم در خصوص منفعت و هم ضرر کاربرد دارد» (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۰)

جزاء درباره پاداش و کیفر هر دو به کار رفته است؛ اما اجر تنها در پاداش استعمال گردیده است (مصطفوی، ۱۴۳۰ ق، ج ۲: ۹۸). در قرآن مجید جزاء هم در پاداش و هم در کیفر و عذاب هر دو آمده است مانند: ﴿فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۱۹۱)؛ ﴿فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده: ۲۹).

واژه «ظلم» در آیاتی هم‌نشین عذاب به کار رفته است مانند: ﴿... أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾ (شوری: ۴۵)؛ «... آری، ستمکاران در عذابی پایدارند».

در آیاتی از قرآن کریم واژه «ظلم» هم‌نشین جزاء به کار رفته است و قرآن آن را چنین بیان فرموده است: «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (یوسف: ۷۵)؛ گفتند: «کیفرش (همان) کسی است که (جام) در بار او پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این‌گونه کیفر می‌دهیم». منادی یوسف گفت: سزای آن کسی که دزدی کرده چیست؟ «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» برادران گفتند: سزای سرقت همان سارق است؛ یعنی قانون در میان بنی‌اسرائیل و پادشاه این است که سارق را مدت یک سال به بردگی می‌گیرند، این معنایی است که حسن و سدی و ابن اسحاق و جبائی گفته‌اند و ضحاک گفته: کیفر دزد در قانون فرزندان یعقوب آن بود که او را به خدمتکاری خود بگیرند و به اندازه سرقتی که کرده بود به‌صورت بردگی پیش خود نگاه دارند و در قانون پادشاه مصر حکم وی آن بود که او را زده و به ضمانت او حکم کنند و برخی گفته‌اند: این جمله پاسخی است که یوسف به برادران داد، ما دزدان را این‌گونه کیفر می‌کنیم؛ یعنی وقتی دزدی کرد به بردگی درمی‌آید، (طبرسی، بی‌تا ج ۱۲: ۲۶۸).

واژه «ظلم» یکی از گسترده‌ترین مفاهیم قرآنی است، به معنای ناقص کردن حق و یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش است و شامل ظلم به خدا، دیگران و خود می‌شود؛ بنابراین خداوند متعال ظلم را یکی از علل عذاب الهی و جزاء معرفی کرده است و این دو واژه جانشینی نسبی با همدیگر دارند.

در آیاتی از قرآن واژه «کفر» هم‌نشین عذاب به کار رفته است مانند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (عنکبوت: ۲۳)؛ «و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آن‌اند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود». در آیات دیگری قرآن کریم واژه «کفر» را هم‌نشین جزاء به کار رفته است مانند: «ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» (اسراء: ۹۸)؛ «جزای آن‌ها این است، چراکه آیات ما را انکار کردند و گفتند: آیا وقتی ما استخوان و خاک شدیم (باز) در آفرینشی جدید برانگیخته خواهیم شد؟». قهر خدا نسبت به کافران، بی‌دلیل نیست، بلکه نتیجه‌ی عملکرد خودشان است؛ زیرا کافران بر انکار معاد دلیل ندارند و آنچه می‌گویند یا از روی استهزا، تعجب و یا استبعاد است (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۱۲۲). واژه «جزاء» با واژه «عذاب» قرابت معنایی زیادی دارد و با نگاه کلی به سیاق آیات مربوط به عذاب و جزاء ملاحظه می‌شود که آیاتی که واژه «عذاب» و «جزاء» هم‌نشین

کفر و ظلم شده‌اند، همگی سیاق انذار دارند و در همه آیات کفر به‌عنوان دلیل اصلی عذاب و جزاء معرفی شده است؛ بنابراین این دو واژه در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند و در قرآن جانشین یکدیگر به کار رفته‌اند.

جانشینی «نار» و «عذاب»

واژه «نار» یکی دیگر از جانشین‌های عذاب در قرآن کریم می‌باشد. راغب در مفردات می‌گوید: نار یعنی آتش و به این جهت است که شعله‌اش با حس مشهود است و دیده می‌شود؛ مانند: **(النَّارُ وَعَذَابُهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)** (حج: ۷۲)؛ گروهی از دانشمندان گفته‌اند: نار و نور از یک اصل و ریشه واحد هستند و در بیشتر موارد به‌جای هم بکار می‌روند و استعمال می‌شوند؛ اما نار یا آتش چیزی است که در دنیا به کار نیرو گرفتن از آن مصرف می‌شود و نور متاعی است برای آن‌ها در آخرت؛ بنابراین نور برای اقتباس از یکدیگر در آخرت به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۴۰۹).

نار به معنای آتش، جمع آن أنور و نیران و نیره می‌باشد این کلمه معمولاً مؤنث به کار برده می‌شود، «نارُ التَّهْوِيلِ»؛ آتشی بود که عرب در دوران جاهلیت هنگام عهد و پیمان می‌افروختند و در آن مقداری نمک می‌پاشیدند و آن را نشانه تأکید بر پیمان می‌دانستند؛ «نارُ الإِنذار»؛ آتشی بود که عرب هرگاه تصمیم به جنگ می‌گرفتند آن را می‌افروختند و همین که مردم آن را می‌دیدند گرد آن جمع می‌شدند و لشکری انبوه تشکیل می‌دادند؛ «نارُ الاستِئثار»؛ آتشی بود که لشکر عرب هنگام ورود به سرزمینی که برای جنگ آماده شده بودند بسیار می‌افروختند و بسیار قربانی می‌کردند تا دلیلی بر کثرت آن‌ها باشد و تصور نرود که شماره آن‌ها کم است؛ «نارُ القری»؛ آتشی بود که برای نشانه آماده بودن غذا برای میهمانان می‌افروختند، «جَبَلُ النار»؛ کوه آتشفشان، نام دیگر آن (البُرکان) است؛ «اوَقَدَ نارَ الحرب»؛ آتش جنگ را برافروخت. (بستانی، ۱۳۷۵: ۸۸۹).

در آیاتی از قرآن کریم واژه «کفر» هم‌نشین عذاب به کار رفته است، مانند: **(مَنْ قَبِلْهُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ)** (آل عمران: ۸)؛ «پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان (جدا کننده حق از باطل) را نازل کرد، کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است».

اما در آیاتی از قرآن کریم واژه «کفر» هم‌نشین نار به کار رفته است، مانند: **(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا)**

(نساء: ۵۶)؛ «به‌زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی (سوزان) درآوریم؛ که هر چه پوستشان بریان گردد، پوست‌های دیگری برجایش نهمیم تا عذاب را بچشند، آری، خداوند توانای حکیم است». آیه فوق توضیحی برای سخن خدا در انتهای آیه پیشین، «وَ كَفَىٰ بِهِمْ سَعِيرًا» می‌باشد، تردیدی نیست که انکار وجود خدا کفر است مراد از آیات در اینجا، ضروریات دین همانند علم و قدرت خدا، فرشتگان، بهشت، دوزخ و سایر چیزهایی است که به اصول دین برمی‌گردد و نیز مثل وجوب نماز و روزه، تحریم زنا و شراب و دیگر احکام فقهی و مسائل فرعی است و بعید نیست که مراد از تبدیل پوست، دردناک بودن و شدت عذاب باشد. در هر صورت، ما باید به عدالت و قدرت خدا ایمان آوریم؛ اما لازم نیست که جزئیات آن را بدانیم؛ یعنی سببی که باعث تبدیل پوست می‌شود، احساس عذاب دائمی است که این نوع از عذاب به منکر خدا، کسی که شرک می‌ورزد و نیز کسی که مردم از شر او در هراسند، اختصاص دارد (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۵۸). در دو آیه فوق واژه «کفر» با عذاب و نار هم‌نشین شده و واژه «نار» با واژه «عذاب» قرابت معنایی زیادی دارد و به‌عنوان جانشین عذاب انتخاب می‌شود با نگاه کلی به سیاق آیات مربوط به عذاب و نار ملاحظه می‌شود که آیاتی که واژه «عذاب» و «نار» هم‌نشین کفر شده‌اند، همگی سیاق انذار دارند و در همه آیات کفر به‌عنوان دلیل اصلی عذاب و نار معرفی شده است و هرگز عذاب، به خاطر استمرار، برای کافران عادی نمی‌شود کیفر کافران دائمی است.

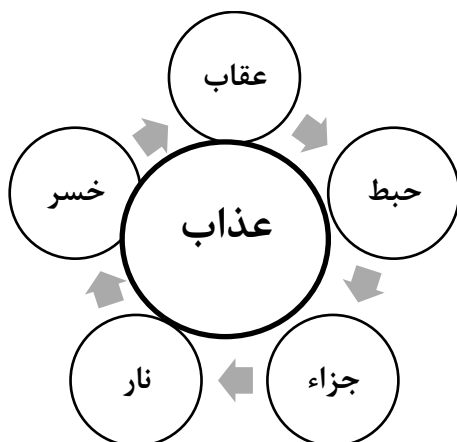
جانشینی «عقاب» و «عذاب»

یکی از جانشین‌های عذاب در قرآن کریم واژه «عقاب» می‌باشد. عقاب از مادهٔ عَقَبَ به معنای پاشنه می‌باشد که به‌طور استعاره به فرزند و نسل گفته می‌شود مانند: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ...» (زخرف: ۲۸)؛ ابراهیم کلمه توحید را در نسل خویش باقی گذاشت. عَقَبَ و عَقْبِي بر وزن قفل و کبری به معنای عاقبت و پایان است و آن در عاقبت خوب و بد هر دو به کار می‌رود مانند: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (کهف: ۴۴)؛ عاقبت بد مانند: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (آل عمران: ۱۳۷)؛ (قرشی، ۱۴۱۲ ق، ج ۵: ۲۲) مانند آیه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (بقره: ۱۹۶). راغب گفته است: عاقبت مجرد از اضافه مخصوص ثواب و در صورت مضاف بودن گاهی در مورد عذاب به کار می‌رود که استعمالات قرآن مؤید اوست. عقاب، عقوبت، معاقبه مخصوص عذاب

می‌باشند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۵۷۵). «عقاب از ریشه عَقَبَ در لغت به معنای دنبال کردن است و در اصطلاح به معنای تعقیب نمودن و دنبال کردن فعلی که صاحب آن مستحق چنین پیگردی باشد؛ اما در عذاب فاعلی که عذاب به آن می‌رسد ممکن است مستحق باشد یا نباشد» (عسکری، ۱۳۹۰: ۲۳۴).

قرآن کریم چنین بیان فرموده است: ﴿كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ (قمر: ۱۸)؛ «عادیان به تکذیب پرداختند، پس چگونه بود عذاب من و هشدارها (ی من)؟». این آیه اشاره به این دارد که قوم عاد پیامبر خود را تکذیب کردند و تکذیب با واژه «عذاب» هم‌نشین شده است؛ اما در آیه دیگری واژه «تکذیب» با واژه «عقاب» هم‌نشین شده است و چنین آمده: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُوا بِالْبَاطِلِ لِئُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِي﴾ (غافر: ۵)؛ «پیش از اینان قوم نوح و بعد از آنان دسته‌های مخالف (دیگر) به تکذیب پرداختند و هر امتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند و به (وسیله) باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند، پس آنان را فروگرفتم؛ آیا چگونه بود کیفر من؟». آیه فوق اشاره به این دارد که قوم نوح نیز پیامبر خود را تکذیب کردند و همچنین ملت‌های دیگری پس از آن‌ها نسبت به پیامبران خود شک و تردید داشتند، آن‌ها را ناسزا می‌گفتند، آن‌ها قوم عاد و ثمود و فرعون و دیگران بودند و هر یک از این امت‌ها برای دستگیری پیامبرشان که او را هلاک کنند یا آزار دهند، همت گماشتند، مقصود از ﴿فَأَخَذْتُهُمْ﴾ این است که آن‌ها قصد داشتند که پیامبران را دستگیر کنند؛ بنابراین کیفر آن‌ها مطابق قصدی که داشتند این است که من آن‌ها را عقاب می‌کنم و عقاب من چگونه است؟! این‌گونه عبارت، تقریری است که معنای تعجب و شگفتی را نیز می‌رساند (طبرسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۰۶). قوم نوح و احزاب نیز پیامبر خود را تکذیب کردند؛ پس خدا آن‌ها را عقاب کرد و نابودشان ساخت، «فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِي» یعنی بنگر که شکنجه من درباره ایشان چگونه خواهد بود و این استفهام که به صورت (صیغه ماضی) به کار رفته برای تحکیم و تأکید عقوبتی است که بر ایشان واقع است (طبرسی، بی‌تا ج ۲۱: ۲۳۱).

واژه «عقاب» با واژه «عذاب» قرابت معنایی زیادی دارد، به‌عنوان جانشین عذاب انتخاب می‌شود و این دو واژه در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند، با نگاه کلی به سیاق آیات مربوط به عذاب و عقاب ملاحظه می‌شود که آیاتی که واژه «عذاب» و «عقاب» در آن به کار رفته‌اند، همگی سیاق انذار دارند. نمودار زیر برخی از کلماتی که تشابه نسبی معنایی با واژه عذاب دارند و در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفته‌اند را نشان می‌دهد.



نمودار شماره ۲: پرسامدترین جانشین‌های واژه عذاب در قرآن کریم

نتیجه

معناشناسی در حوزه مطالعات قرآنی نقش مهمی داشته است؛ زیرا روابط معنایی بین مفاهیم مختلف را شناسایی و شبکه‌ای از معانی مرتبط به همدیگر را استخراج می‌کند. در معناشناسی هم‌زمانی یا توصیفی، یک واژه با توجه به خود متن بررسی می‌شود و معنای یک واژه را می‌توان بر اساس محیط وقوع آن در یک بافت زبانی تعیین کرد. واژه عذاب از ریشه «ع ذ ب» می‌باشد که مشتقات مختلف آن ۳۷۳ مرتبه در قرآن کریم، در ساخت‌های متفاوت استعمال شده است. با توجه به مؤلفه‌های معنایی موجود در هم‌نشین‌های واژه «عذاب»، می‌توان گفت «کفر»، «نفاق»، «فسق»، «ظلم»، «کذب»، «کبر»، «ضالت» و ... با عذاب دارای نسبت هم‌نشینی می‌باشند که بررسی واژه «عذاب» در کنار هم‌نشین‌های آن در قرآن کریم نمایانگر شبکه معنایی است که نوعی رابطه معنادار را میان واژگان هم‌نشین باز می‌نماید. بر این اساس می‌توان گفت ماده «عذاب»، دارای مفهوم عذب و شیرینی نیز می‌باشد؛ اما مفهوم منع، تحمیل و محرومیت در آن غلبه دارد؛ زیرا عذب و شیرینی به زوال عذاب مربوط است نه خود عذاب و عذاب را از آن جهت عذاب گویند که از راحتی و آسایش منع می‌کند، این واژه در قرآن نیز به مفهوم نوعی دشواری و محرومیت است که بر اثر کفر، کبر، نفاق و ... حاصل می‌شود.

جانشین‌های عذاب، «خسر»، «حبط»، «جزاء»، «نار»، «عقاب» و ... می‌باشند که این جانشین‌ها تشابه نسبی معنایی با واژه عذاب دارند، هرکدام اشاره به لایه‌ای از معنای آن دارند و در سیاقی آمده‌اند که عذاب نیز در همان سیاق آمده است، ویژگی‌های مشترک و هم‌نشینی‌های مشترک با یکدیگر دارند و با به دست آوردن معنای یکی می‌توان تا حد زیادی به معنای دیگری نزدیک شد؛ اما عذاب مفهوم عام‌تری دارد و این جانشین‌ها را می‌توان از مصادیق عذاب و نوعی عذاب برشمرد. با نگاه کلی به سیاق آیات ملاحظه می‌شود که آیاتی که واژه «عذاب» و جانشین‌هایش در آن به کار رفته‌اند، همگی سیاق انذار دارند و در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند. مؤلفه‌های معنایی کفر، کبر، استهزاء، کذب و... در میان جانشین‌ها مشترک است و در میان این مؤلفه‌ها صفت «کفر» نقش اصلی و محوری را در زمینه‌سازی عذاب الهی دارد و از آنجا که کفر مراتبی دارد، به تبع آن گرفتار شدن به عذاب الهی، متناسب با کفر فردی است که دچار عذاب خواهد شد و این مؤلفه‌ها با تبیین هم‌نشینی‌ها و جانشین‌های عذاب در قرآن کریم، علل و زمینه‌های عذاب حاصل می‌شود.

منابع

۱. قرآن کریم، (۱۴۱۸ ق)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، ایران - تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ سوم.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تحقیق احمد فارس، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۳. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۷۸ ش)، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر سهند، چاپ اول.
۴. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۹۲ ش)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران: سهامی انتشار.
۵. بستانی، فؤاد افرام، (۱۳۷۵ ش)، فرهنگ ابجدی، تهران: چاپ دوم.
۶. پارمر، فرانک رابرت، (۱۳۹۱ ش)، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، تهران: نشر مرکز، چاپ ششم.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ ق)، الصحاح، مصحح احمد عبد الغفور عطار، بیروت: نشر دارالعلم، چاپ اول.
۸. دامن‌پاک مقدم، ناهید، (۱۳۸۰ ش)، بررسی نظریه عرفی بودن زبان قرآن، تهران: نشر تاریخ و فرهنگ، چاپ اول.
۹. راغب اصفهانی، حسین ابن محمد، (۱۴۱۲ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامه، چاپ اول.
۱۰. رضایی، رقیه و فتاحی‌زاده، فهیمه، (۱۳۹۵ ش)، «معناشناسی احباط در قرآن کریم با تأکید بر روابط هم‌نشینی و جانشینی»، پژوهش‌نامه تفسیر قرآن، دوره ۳، شماره ۱، صفحه ۲۵ - ۱.
۱۱. رویینز، آر. اچ، (۱۳۹۳ ش)، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: مرکز، چاپ دوازدهم.
۱۲. سلطان علی‌شاه، محمد بن حیدر، (۱۳۷۲ ش)، متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده، ایران - تهران: سر الاسرار، چاپ اول.
۱۳. شریفی، علی، (۱۳۹۴ ش)، معناشناسی قرآن در اندیشه شرق‌شناسان با تأکید بر ایزوتسو، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول.
۱۴. صفوی، کورش، (۱۳۸۷ ش)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر، چاپ سوم.

۱۵. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴ ش)، تفسیر المیزان، ایران - قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۵ ش)، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ایران - مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، (بی‌تا)، ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ایران - تهران: فراهانی، چاپ اول.
۱۸. طیب، عبدالحسین، (۱۳۶۹ ش)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ایران - تهران: اسلام، چاپ دوم.
۱۹. طیبی، علیرضا و رضوانی، ملیحه، (۱۳۹۵ ش)، «معناشناسی استهزا با تأکید بر روابط هم‌نشینی و جانشینی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی - قرآنی، سال ۴، شماره ۲، ص ۲۷-۵۰.
۲۰. عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۴۰۰ ق)، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالافتاء الجدیدة، چاپ اول.
۲۱. عظیمه، صالح، (۱۳۸۱ ش)، معناشناسی واژگان قرآن (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۲۲. فراهیدی، الخلیل بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرای، قم: مؤسسه دارالهجره، چاپ سوم.
۲۳. قرائتی، محسن، (۱۳۸۸ ش)، تفسیر نور، ایران - تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ اول.
۲۴. قرشی، سید علی‌اکبر، (۱۴۱۲ ق)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ ششم.
۲۵. قنبری، بخشعلی، (۱۳۹۵ ش)، معناشناسی به‌مثابه‌ی روش، تهران: انتشارات نو شناخت، چاپ اول.
۲۶. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، قاهره: چاپ سوم.
۲۷. مغنیه، محمدجواد، (۱۳۷۸ ش)، ترجمه تفسیر کاشف، ایران - قم: بوستان کتاب انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، (۱۳۷۱ ش)، تفسیر نمونه، ایران - تهران: دارالکتب الإسلامی، چاپ دهم.
۲۹. مهتدی، حسین، (۱۳۹۶ ش)، «بررسی ظرافت‌های لغوی واژه «فقیر» در نهج البلاغه و مترادف‌های آن بر اساس رابطه هم‌نشینی و جانشینی»، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های نهج‌البلاغه، دوره ۱۶، شماره پیاپی ۵۴، صص ۸۹-۱۱۲.
۳۰. میرلوحی، سید علی، (۱۳۹۲ ش)، ترادف در قرآن کریم، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.